



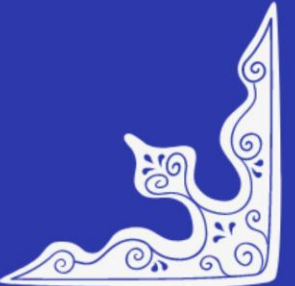
منصور حلاج

امیر حسین فرزام | محمد میرزاپور

معارف سیاسی اسلام



دانشگاه علامه طباطبائی



مقدمه

حسین بن منصور حلاج صوفی، شاعر و عارف ایرانی قرن سوم هجری بود. او در ۲۴۴ هجری به دنیا آمد. به خاطر عقایدش عده‌ای از علمای اسلامی آموزه‌هایش را مصداق کفرگویی دانسته، او را به اتهام صوفی بودن تکفیر کردند و حکم به ارتدادش دادند. قاضی شرع بغداد به دستور ابوالفضل جعفر مقتدر، خلیفه عباسی حکم اعدامش را صادر کرد و در ذی‌قعدة سال ۳۰۹ ه.ق. به جرم «کفرگویی»، پس از شکنجه و تازیانه در ملاعام به دار آویخته شد. سپس سلاخیاش کردند و دست و پا و سرش را بریدند و پیکرش را سوزاندند و خاکسترش را به رود دجله ریختند جمله معروف «انا الحق» (من حقیقت هستم) که در ادبیات فارسی بارها تکرار شده است، از حلاج است. برخی این مسئله را نشانه‌ای از ادعای خدایی کردن حلاج می‌دانند؛ حال آنکه عده‌ای دیگر بر این باورند خدا از طریق حلاج سخن گفته است.

شاعران فارسی‌زبانی هم چون عطار نیشابوری، حافظ، سنایی، مولوی، ابوسعید ابوالخیر، فخرالدین عراقی، مغربی تبریزی، محمود شبستری، قاسم انوار، شاه نعمت‌الله ولی و اقبال لاهوری محمد علی بهمنی درباره او بیت‌هایی سروده‌اند.

نام‌ها ..

او بیشتر به نام پدرش، منصور حلاج، معروف است. اهل فارس او را ابو عبدالله الزاهد، اهل خراسان ابوالمهر، اهل خوزستان حلاج الاسرار، در بغداد مصطلم، در بصره مخبر. اهل هند ابوالمغیث و اهل چین او را ابوالمعین می خواندند. برای شناخت و درک بیشتر حقایق حسین حلاج می توانید به تذکره اولیاء نوشته عطار نیشابوری مراجعه کنید.

برای لقب او، «حلاج»، سه توجیه آورده اند:

۱- پدرش پیشه حلاجی داشته است.

۲- نیکو سخن می گفته و رازها را حلاجی می کرده است.

۳- کرامتی در همین زمینه از خود نشان داده است. از کنار یک انبار پنبه می گذشت، اشاره

کرد و دانه از پنبه بیرون آمد.

زندگینامه ❁



حسین بن منصور در سال ۲۴۴ هجری قمری در روستای تور در استان فارس در خانواده‌ای تازه مسلمان و سنی مذهب متولد شد، جد او در ابتدا زرتشتی بود که مسلمان شد. او در دارالحفاظ شهر واسط به کسب علوم مقدماتی پرداخت و در ۱۲ سالگی حافظ کل قرآن شد. سپس برای درک مفاهیم قرآن نزد سهل بن عبدالله تستری رفت و راه و رسم تصوف را از او آموخت و خرقه پوشید. زمانی که سهل به بصره تبعید شد، حسین نیز به همراه استاد خویش به بصره رفت.

زندگینامه

۲۶ ساله بود که برای زیارت کعبه راهی مکه شد و یک سال مجاور بیت الحرام ماند. غذایش در هر روز سه لقمه نان و اندکی آب بود و جز برای قضای حاجت از آن خارج نمی‌شد. پس از مجاورت کعبه به بغداد بازگشت و دوباره به حلقه یاران جنید بغدادی پیوست اما به جهت دعوی «اناالحق» از جانب آن‌ها طرد شد و رابطه خود را با صوفیه برید. جنید نیز پس از ایجاد اختلاف و شنیدن سخنان حلاج به او گفت: تو در اسلام رخنه‌ای و شکافی افکنده‌ای که سر جدا شده از پیکرت می‌تواند آن را مسدود کند. پس از ایجاد اختلاف بین حلاج و استادانش او به سفرهایی به هند، خراسان، ماوراءالنهر، ترکستان، چین و... پرداخت و در این سفرها موفق به نگاشتن آثاری هم شد. حلاج در این سیاحت‌ها، ضمن فراخواندن بت پرستان به اسلام، عقاید خود را نیز انتشار داد.

پس از سفرهای طولانی و دیدار با مانویان و بودائی‌ان به بغداد بازگشت و نقطه تمرکز فعالیت‌های خود را در آنجا قرار داد. او در میان مردم می‌گشت و به آنان اینطور می‌گفت که مهدی موعود از طالقان ظهور خواهد کرد و ظهور وی نزدیک است.

عقاید

اختلافات بسیاری درباره مذهب حلاج وجود دارد؛ برخی او را سنی مذهب و پیرو فقه حنفی دانسته‌اند. حلاج در دادگاه‌های متعدد، خود را از اهل سنت، معتقد به اصول و فروع اسلام و مبانی قرآن، و همچنین مومن به توحید و نبوت معرفی می‌کرد. اما در جایی دیگر در پاسخ به کسی که از دینش پرسید، خود را بر «دین الهی» خواند.

برخی مانند کامل مصطفی شیبی و عبدالحسین زرین کوب، از انتساب او به شیعه سخن گفته‌اند. کامل مصطفی شیبی در کتاب «الصلة بين التصوف والتشيع»، اعتقاد حلاج به تشیع اثناعشری را با اتکا به محتوای کتاب «الإحاطة والفرقان» که از آثار حلاج است، آشکار دانسته است. در مقابل اینها، برخی دیگر او را از دین خارج دانسته و او را زندیق، اهل سحر و شعبده و حتی کافر خوانده‌اند. برخی دیگر او را مدعی امامت، نبوت، ربوبیت و الوهیت دانسته‌اند.

عقاید

حلاج، دیدگاه‌های فقهی و کلامی ویژه و اختلاف‌برانگیزی داشته و نظرات او درباره تصوف، همواره مورد بحث بوده است. او معتقد بود که می‌توان از انجام پاره‌ای از واجبات فقهی امتناع کرد. بنابر نظرات حلاج، خداوند از داشتن طول و عرض منزّه است، یک روح ناطق غیرمخلوق است و با روح مخلوق زاهد، اتحاد دارد. به باور حلاج، شوق به رنج و درد و تسلیم شدن در برابر آن، وسیله اتحاد کامل با اراده الهی است.

مرگ

رفتار عجیب حلاج باعث شد که معتزلیان او را به حيله‌گری محکوم کنند. سرانجام حلاج بر اثر فتوای ابوبکر محمد بن داوود مؤسس مذهب ظاهریه مبنی بر واجب بودن قتل او و اقامه دعوی سهل بن اسماعیل بن علی نوبختی و پیگیری‌های ابوالحسن علی بن فرات وزیر شیعی مقتدر عباسی در بغداد دستگیر و نزد برخی از قضات بازجویی شد. پس از گفت و شنودهایی در آن مجلس، علما و قضات آن عصر، از جمله «قاضی ابوعمر» فتوا به حلیت خونش داده و وی را مهدورالدم اعلام کردند. آن گاه، وی را به زندان افکنده و منتظر فرمان مقتدر عباسی ماندند. مقتدر، در پاسخ شان گفت: اگر علما، فتوا به ریختن خونش دادند، وی را به جلاد بسپارید تا هزار تازیانه بر او بزند و اگر هلاک نشد، هزار تازیانه دیگر بزند و سپس او را گردن زنند. حامد بن عباس، وی را به محمد بن عبدالصمد، رئیس شهربانی وقت سپرد تا در تاریکی شب، در کنار رود دجله و در داخل محوطه شهربانی، وی را هزار تازیانه زدند و سپس دست‌ها و پاهایش را قطع و آن گاه، سرش را از بدن جدا نمودند و تن بی‌جانش را در آتش سوزانیدند و خاکسترش را در دجله ریخته و سرش را پس از مدتی آویختن بر روی پل بغداد به خراسان (مرکز اصلی پیروان حلاج) فرستادند، تا درس عبرتی برای پیروانش باشد.

آثار

نورا الاصل 

جسم الاكبر 

جسم الاصغر 

بستان المعرفة 

ديوان اشعار حلاج 

طاسين الازل و الجوهر الاكبر 

طواسين 

الهايكل 

الكبريت الاحمر 



منابع

ویکی فقہ

ویکی پدیا



ممنون از توجه شما

زمستان ۱۴۰۰

